

حمید زرین کوب

آشنایی با کتاب نقد الشعر*

ابوالفوج قدامة بن جعفر متوفی ۳۳۷ هجری که مانند پدر سالها از کتاب دیوان عباسی بود، مردی بود نصرانی و به دست خلیفه المکتفی بالله (۲۸۹ - ۲۹۵ هـ) اسلام آورد. وی در میان معاصران خود به دانستن منطق و فلسفه شهرت داشت. و در طول زندگی خود آثار و تالیفات فراوان در باب سیاست و عمل دیوانی و ادب و شعر بوجود آورد.^۲

مهمترین آثار او در شعر و ادب دو کتاب جوهر الالفاظ و نقد الشعر است. نقد الشعر که در این مقاله اندکی با آن آشنایی حاصل می‌کنیم یکی از مهمترین و قدیم‌ترین مآخذ و مصادر نقد و بلاغت در زبان عربی بشمار می‌ورد. این کتاب در اغلب آثار بلاغی و نقدی بعد از خود تأثیر گذاشته و غالباً مورد قبول یا رد و انکار علمای اهل بلاغت بوده است. رد پای این تأثیر

* ر.ک: کتاب نقد الشعر. قدامة بن جعفر الکاتب البغدادی. با تصحیح س. ا. بونیباکر. لیدن

۱۹۵۶.

۱- برای شرح احوال قدامة رجوع کنید به: قدامة بن جعفر والنقد الادبی. الدكتور بدوی

۱۳۷۳ هـ = ۱۹۵۴ م. قاهره.

۲- البلاغة، تطوّر و تاریخ، ۷۸، الدكتور شوقی ضیف، قاهره. ۱۹۶۵ م.

را البته باید در کتب بلاغی عربی جست اما گه‌گاه نمونه‌هایی از این تأثیر را هم در آثار ادبی و بلاغی فارسی می‌توان یافت. از این رو آشنایی با این کتاب و مطالعه آن نه تنها از جهت تطور نقد و بلاغت عرب حائز کمال اهمیت می‌باشد بلکه از جهت تأثیری که در بلاغت و ادب فارسی - هر چند اندک - داشته، شایسته مطالعه و دقت فراوان است.

قدامه از آنجا که با منطق و فلسفه آشنایی داشته‌است در تدوین و تهیه این کتاب از بعضی نظریات فلاسفه یونان سود جست و بدانها اشاره کرده‌است. نشانه این آشنایی را در کتاب نقد الشعر بوضوح می‌توان پیدا کرد. بونیباکر^۳ نشانه‌هایی از آشنایی قدامه با فلسفه و منطق یونانی در کتاب نقد الشعر بدست می‌دهد اما عقیده دارد در این کتاب رد پای روشنی از فن شعر و خطابه ارسطو نمی‌توان یافت^۴. طه حسین امکان استفاده از اصل یونانی یا ترجمه سریانی فن شعر ارسطو را برای قدامه بعید می‌داند اما البته بر خورداری او را از فن خطابه خاصه مقاله سوم یعنی آنچه مربوط است به اسلوب و عبارت تا حدی تأیید می‌کند^۵. گذشته از اینها از مطالعه نقد الشعر بر می‌آید که قدامه نظریه محاكاة ارسطو را که در واقع به عقیده او جوهر اصلی شعر است درک نکرده و از آن نتوانسته‌است استفاده کند.

۳- S. A. Bonebakker

۴- در این باب رجوع شود به مقدمه نقد الشعر نوشته ا. س. بونیباکر زیر عنوان:

The influence of Greek philosophy of the Naqdal-Ši'r. p. 36 - 99.

۵- البيان العربي من الجاحظ الى عبدالقاهر، طه حسين مقدمة نقد الشعر، الطبعة الرابعة

بهر حال در کتاب نقد الشعر مواردی هست که آشنایی نویسنده را با منطق و فلسفه یونانی نشان می‌دهد. یکجا وقتی در تعریف شعر می‌گوید: «انته قول موزون» مقفی بدل علی معنی^۶ مسأله جنس و فصل را از طریق منطق ارسطویی به میان می‌کشد و این تعریف را بنا به عقیده خودش شامل تمام انواع شعر می‌داند و بدین وسیله آنچه را شعر نیست از آن خارج می‌کند. «قول» را جنس می‌داند و بترتیب هر یک از صفات «موزون و مقفی و دلالت داشتن بر معنی» را فصلهای آن می‌خواند و برای اثبات این تعریف مثال معروف منطق ارسطو یعنی الإنسان حی^۷ ناطق^۸ میت را ذکر می‌کند.^۹ نمونه دیگر از تأثیر فلسفه یونانی در نقد الشعر نظریه خاص قدامه است درباره شعر آنجا که می‌گوید: احسن الشعر اكدبه^{۱۰} این نظریه مبالغه آمیز درباره شعر البته بوسیله فلاسفه یونانی مانند افلاطون و سولون و هزیود بیان شده اما در متون ادبی و هنری بنظر نرسیده است.^۹ با این همه می‌توان نظریه وجود اغراق در شعر را با آنچه ارسطو در فن شعر می‌گوید که: «شاعر اشياء و امور را یا بهتر از آنچه هست وصف می‌کند و یا بدتر از آن» یکی دانست.^{۱۰} البته نظریه مبالغه در شعر را می‌توان در کتاب معروف ابن وهب یعنی نقد النثر یا کتاب البرهان - بروشنی دید. ابن وهب معاصر بوده است با قدامه و حتی پیش از وی تحت تأثیر فرهنگ یونانی قرار داشته

۶- نقد الشعر، ۲.

۷- البلاغة تطور و تاریخ، ۸۰.

۸- نقد الشعر، ۲۶.

۹- رك: مقدمة انكليسي نقد الشعر، ۳۷. نقد الشعر، ۶.

۱۰- نقد ادبی، ۳۳۰، دکتر عبدالحسین زرین کوب، تهران اسفندماه ۱۳۳۸.

است . ابن وهب کذب را در شعر بیش از صدق می داند و می گوید : الكذب فيه اكثر من الصدق^{۱۱} . بهر حال هر چند ماخذ دقیق این نظریه روشن نیست اما اینقدر هست که یونانیان این نظریه را داشته و آن را ابراز کرده اند .

یکجای دیگر قدامه شعر را تقسیم می کند به جید و ردی، و اوسط (نقد الشعر ، ۴ ، ۱۲۴) و می گوید حد وسط در همه چیز هست و آن حدی است که دو حد دیگر را سلب می کند. همان طور که مثلاً گفته می شود فاتر، وسط میان حار و بارد است در صورتی که نه حار است و نه بارد و نیز مر وسط میان حار و حامض است در صورتی که نه حار است و نه حامض . این شیوه تقسیم بندی احتمالاً از ارسطو گرفته شده است^{۱۲} .

موارد دیگر که تأثیر فرهنگ یونانیان را در کتاب نقد الشعر نشان می دهد یکی آنجاست که قدامه در باب هجا از کتاب اخلاق النفس جالینوس نکته ای نقل می کند^{۱۳} اما البته بونیا کر در این مورد عقیده دارد که در کتاب فی اخلاق النفس جالینوس که قدامه از آن یاد کرده است - در کتاب مختصری که امروز بدین نام به زبان عربی در دست هست - مطلبی وجود ندارد که بتوان آن را با نقل قول قدامه از جالینوس نزدیک دانست^{۱۴} . در جای دیگر از فضائل شخصیت ها خاصه در مدح ورثا چهار عنصر را که عبارتند از : عقل، شجاعت، عدل و عفت ، ذکر می کند و آن چهار را برای ذکر صفات ممدوح لازم می شمارد^{۱۵} و این انواع البته همان فضائل اصلی

۱۱- البرهان فی وجوه البیان ، ۹۰، اسحاق بن ابراهیم بن سلیمان بن وهب، بغداد ۱۹۶۷.

۱۲- رك: ترجمه عربی اسحاق بن حنین، ۹۶-۹۷؛ مقدمه نقد الشعر ، ۴۰-۴۱ مقولات

ارسطاطاليس فصل ده، ۱۱-۱۲ .

۱۳- نقد الشعر، ۴۵ .

۱۴- مقدمه انگلیسی نقد الشعر، ۳۹

۱۵- نقد الشعر، ۲۹-۴۳ .

چهارگانه است که افلاطون آنرا متذکر شده است .

قدامه علاوه بر ترجمه آثار یونانی از مآخذ و منابع دیگری هر چند نامی از آنها ذکر نمی کند ، برخوردار بوده است . نام تنها کسی که مکرر در نقد الشعر آمده است احمد بن یحیی ثعلب (متوفی ۲۹۱) است. قدامه شواهد بسیاری از ثعلب نقل می کند از جمله شرح و تفسیر اصطلاح معاذله و اصطلاح مطابق بجای تجنیس را از قواعد الشعر ثعلب گرفته است . بونیباکر معتقد است حتی طرح کتاب نقد الشعر با قواعد الشعر ثعلب تا حد زیادی بهم نزدیکند^{۱۶} .

قدامه گذشته از ثعلب از کسان دیگری مانند محمد بن سلام الجمحی (متوفی ۲۳۱) خاصه در بعضی اصطلاحات مانند اقواء ، ایطاء و سناد و بعضی منقولات دیگر برخوردار بوده است^{۱۷} . آیا قدامه از نظرات کسان دیگر مانند مبرد و ابن قتیبه برخوردار بوده است ؟ هر چند رد پای این دو کتاب در نقد الشعر پیدا است اما قدامه نام خاصی از آنها ذکر نکرده است^{۱۸} . قدامه با عبدالله بن معتمر معاصر بوده و بنا به قول ابوالفرج اصفهانی از دوستان او بشمار می رفته است . اما البته در نقد الشعر نه نامی از ابن معتمر ذکر می کند و نه یادی از کتاب البدیع دارد . با این همه بعضی شواهد که در بحث تشبیه و استعاره و مجانس و مطابق در کتاب نقد الشعر آمده است با جزئی اختلاف همانهایی است که در کتاب البدیع ذکر شده است ولی البته اختلاف میان

۱۶- مقدمه انگلیسی نقد الشعر ، ۲۴

۱۷- مقدمه انگلیسی نقد الشعر، ۲۵ - ۲۶

۱۸- برای اطلاع بیشتر در این باب رجوع کنید به مقدمه نقد الشعر تحت عنوان :

Qudāmās relations to earlier literary theorists, p. 36 - 22 .

این دو کتاب فراوان است .

از هفت باب مشترکی که در البدیع و نقد الشعر هر دو آمده است ، اختلاف در نام گذاری و اصطلاح پیدا است . تنها اصطلاح استعاره و تشبیه در هر دو کتاب بدین نام آمده است . اما در اصطلاحات دیگر اختلاف هست مثلاً قدامه بجای الافراط فی الصفة ، مبالغه و غلو و بجای تجنیس ، مطابق و مجانس و در مقابل رد الأعجاز ، توشیح و در برابر مطابقه ، تکافؤ آورده است و بجای اعتراض ، تتمیم . اما البته این اختلاف نظر به همین جا ختم نمی شود بلکه بنا به قول ابن ندیم قدامه کتابی در رد ابن معتر و دفاع از ابوتمام بنام « کتاب الرد علی ابن معتر فیما عاب اباتمام »^{۱۹} داشته است .

کتاب نقد الشعر ، هر چند از انواع بلاغت به شیوه ای تازه سخن می گوید . در حقیقت کتابی است در باب نقد شعر و چگونگی شناخت و معرفت آن . از عنوان کتاب بر می آید که قدامه در نظر داشته است برای نقد شعر معیار و میزانی بدست دهد . این کتاب سه فصل دارد و یک مقدمه . نویسنده در مقدمه کتاب علم شعر را به انواعی تقسیم می کند . قسمتی را مربوط می داند به عروض و وزن و نوعی را به قافیه و قسمتی را به لفت و نوعی دیگر را نیز مربوط می داند به عام معانی و مقصد و قسم آخر را علم جیّده و ردیّنه (علم خوب و بد شعر) می خواند . سپس می گوید پیش از او برخی به امر عروض و وزن و قافیه و نحو لفت و معنی و غریب توجه داشته اند و درباره هر یک از آن موضوعات کتابهایی بوجود آورده اند اما آنچه مورد توجه کسی قرار نگرفته است قسم آخرین است که آن را خود نقد شعر اصطلاح کرده است یعنی فن تمییز میان خوب و بد شعر و به نظر او اهمیت این نوع از انواع دیگر

۱۹- البیان العربی ۱۴۳ ، الدكتور بدوی طبانه ، الطبعة الرابعة ، قاهره ۱۳۸۸ هـ = ۱۹۶۸ م .

برای شعر بیشتر است چرا که علم غریب و نحو و اغراض معانی تنها به شعر ارتباط ندارد و وزن و قافیه هر چند به تنهایی اختصاص به شعر دارد چون وجود آن در اکثر طباع غالباً بدون تعلم حاصل می شود اهمیتش اندک تر از نوع اخیر است در صورتی نقد شعر یا علم تمییز خوب از بد شعر برای شناسایی و درک و لذت بردن از آن حائز کمال اعتنا و اهمیت است زیرا چنانچه مردم در این مورد به خطا بروند دریافت واقعی شعر برای آنها بدشواری دست می دهد.^{۲۰}

قدمه پس از بیان مقدمه به ذکر فصل اول کتاب می پردازد. در این فصل ابتدا شعر را تعریف می کند و آن را عبارت می داند از کلام موزون مقفّی که بر معنایی دلالت کند و این تعریف را از طریق منطق صوری ارسطویی اثبات می کند و سپس برای شعر چهار عنصر لفظ، وزن، معنی و قافیه قائل می شود و آنها را عناصر مفرد می خواند. به عقیده وی هر یک از این عناصر یعنی لفظ، وزن، معنی و قافیه چون بایکدیگر پیوند حاصل کنند حالتی دیگر می یابند و ارزش و مرتبه ای دیگر پیدا می کنند. از این پیوند و ائتلاف انواعی تازه به وجود می آید که عبارتند از: ائتلاف لفظ و معنی، لفظ و وزن، معنی و وزن و ائتلاف معنی و قافیه. این انواع جدید را عناصر مرکب می خواند و سپس هر یک از این عناصر را به سه قسم: نیک (جیّده) و بد (ردیئه) و میانه (اوسط) تقسیم می کند. و در فصول دوم و سوم به شرح نعوت و عیوب هشتگانه یعنی کلام جیده و ردیئه می پردازد و کلام اوسط یا میانه را قابل بحث نمی داند.

فصل دوم کتاب در باب نعوت است: نعوت مفرد و مرکب. نعوت

مفرد از نظر قدامه عبارتند از نعت لفظ، نعت وزن، نعت قافیه و نعت معنی . نعت لفظ استعمال لفظ است بطور فصیح بدان معنی که بسهولت از مخارج حروف برآید و از تکلف خالی باشد و بر رونق فصاحت بیفزاید^{۲۱} . نعت وزن آن است که عروض آن سهل باشد و از انواع آن ترصیع را می‌شمارد و در تعریف آن می‌گوید: ترصیع آن است که مقاطع اجزاء در بیت بر سجع باشد^{۲۲} . نعت قافیه را آن می‌داند که حروف قافیه روان باشد و ادای آن ساده و سپس می‌پردازد به نعت معنی و آن را عبارت می‌داند از این که معنی مواجه باشد با غرض و مقصود و از امر مطاوب عدول نکند . در این قسمت از مدح، هجاء، مراثی، تشبیه، وصف و نسیب سخن می‌گوید و در درباره هر یک از این انواع مطالبی انتقادی بیان می‌دارد^{۲۳} . در باب مدح تأکید می‌کند که کسی را مدح مکن مگر بدان صفات که در وی وجود داشته باشد و سپس می‌گوید مرد را غالباً به صفات مردی مدح کن نه بدان صفات که با سایر حیوانات اشتراک دارند . و صفات مردان را عبارت می‌داند از عقل، شجاعت، عدل و عفت و این چهار خصلت را برای مادح مصیب می‌داند و جز آن را مخطی، و برای هر یک از صفات اصلی اقسامی قائل می‌شود مثلاً برای عقل: معرفت، حیا، بیان، سیاست و کفایت و علم و حلم را بر می‌شمارد و برای عفت: قناعت و تقوی و طهارت، و پرهیز از بدکاری و برای شجاعت: حمایت و دفاع و خونخواهی را ذکر می‌کند. و سپس می‌گوید این صفات بعضی با بعضی دیگر ترکیب می‌شوند و صفت جدیدی ایجاد می‌کنند. مثلاً آنچه را از ترکیب عقل و شجاعت حاصل می‌شود صبر بر سختی‌ها و بلایا

۲۱- نقد الشعر، ۱۰ .

۲۲- نقد الشعر، ۱۴ .

۲۳- ر.ک: نقد الشعر از صفحه ۲۳ تا ۷۰ .

می‌داند و آنچه از ترکیب عقل و سخاوت ایجاد می‌شود نیکی و وفای بعهد می‌شمارد و یا از ترکیب شجاعت با عفت انکار زشتی‌ها و ناروایی‌ها را ذکر می‌کند و از ترکیب سخاوت با عفت ایشار بر نفس را و این همه را صفاتی می‌داند که شاعر باید چنانچه در ممدوحش پیدا کرد بیان کند و او را بدان صفات بستاید.

نکته دیگری که قدامه در اینجا بدان اشاره می‌کند رعایت تناسب مدح است با ممدوح بنا به عقیده وی هر شخصیت یا هر طبقه از طبقات را باید به شیوه‌ای متناسب با خصوصیات او مدح کرد چرا که هر طبقه‌ای شایسته نوعی خاص از مدح است. مثلاً آنچه شایسته یک وزیر یا یک کاتب است عبارتست از وجود فکر و اندیشه، حسن تنفیذ و سیاست. و آنچه در مدح یک قائد باید گفت شدت بطش است و جود و بخشش و بذل و عطیه. بهر حال مدح اهل سوق و کسبه تفاوت دارد با آنچه برای ملوک و وزراء و کتاب گفته می‌شود.

شکاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

در نعت هجا نیز از صفاتی او بر می‌شمرد که باید شاعر بدان توجه کند. و آن صفات را در وجود کسی که می‌خواهد هجو کند، بیابد. هجا را ابتدا ضد مدح می‌خوانند و اسباب آن را عبارت می‌دانند از اضداد فضائل مانند: غدر، فجور، بخل و امثال آن. درباره تشبیه معتقد است تشبیه همانند کردن چیزی به چیز دیگر از تمام جهات نیست. ممکن است همانندی آن از یک جهت و یا از جهات متعدد باشد. زیرا اگر همانندی بطور کامل باشد و میان مشبّه و مشبّه به تفایری وجود نداشته باشد هر دو چیز یکی خواهند شد و تشبیه از میان می‌رود. تشبیه باید میان دو چیز باشد که در چیزهایی اشتراك داشته باشند و در چیزهایی افتراق اما البته بهترین تشبیه آن است که دو



عامل مشبّه و مشبّه به در صفات بیشتری با هم اشتراك داشته باشند^{۲۴} و صفرا عبارت می‌داند از ذکر احوال و هیأت شیء و آنچه در آن موجود است و می‌گوید غالباً شعرا به وصف اشیاء مرکب می‌پردازند و نسیب را عبارت می‌داند از این که شاعر خوی زنان و اخلاق آنان را ذکر کند. و با ذکر آنان در احوال هوی تصرف نماید. و سپس تفاوت میان نسیب و غزل را بیان می‌دارد. وقتی این قسمت از بحث تمام می‌شود می‌پردازد به ذکر آنچه عمومیت دارد به جمیع معانی شعری و از انواع آن: صحّة التقسیم، صحّة المقابلات، صحّة التفسیر، تتمیم، مبالغه، تکافو والتفات یاد می‌کند. تقسیم بنابه قول قدامه عبارت است از آن که شاعر نکته‌ای را عنوان کند و سپس تمام متعلقات آن را - یعنی همه مواردی را که امکان دارد مربوط بدان نکته باشد - بطور کامل ذکر کند و چیزی از آن ناگفته نگذارد. و در این مورد مثالی می‌آورد که در واقع جامع مفهوم صحّة التقسیم می‌تواند باشد. و آن مثال این است:

فقال فريق القوم «لا» و فريقهم

«نعم» و فريق قال «ويحك ماندری»

که در واقع جواب مردم از سه حال خارج نیست یا می‌گویند «نه» یا می‌گویند «بله» و یا می‌گویند «نمی‌دانم» و این تقسیم در نظر قدامه کامل - ترین شکل تقسیم است^{۲۵} صحّة المقابلات قرار گرفتن متضادات است در مقابل هم^{۲۶} و صحّة التفسیر آن است که ابتدا شاعر دو معنی را متقابلاً می‌آورد و سپس آن‌دورا تفسیر می‌کند و بطور کامل شرح می‌دهد تتمیم در

۲۴ - نقد الشعر، ۵۵-۶۲.

۲۵ - نقد الشعر، ۷۰.

۲۶ - نقد الشعر، ۷۲.

نظر قدامه آن است که شاعر ابتدا معنایی را ذکر کند و سپس برای تکمیل یا زیبایی آن چیزی بر آن بیفزاید. این درحقیقت همان چیزی است که ابن معتر آن را «اعتراض» خوانده است^{۲۷} و احتمال می رود قدامه اصطلاح متمیم را از مفهوم تعریف ابن معتر گرفته باشد^{۲۸}.

نوع دیگر از نعوت معانی در نظر قدامه «مبالغه» است. وی مبالغه را در مرتبه‌ای پایین تر از غلو - که مبتنی بر افراط شدید است - قرار می دهد. احتمالاً کلام او در این باب از کلام ارسطو در فن خطابه مایه گرفته است^{۲۹}. یکی دیگر از نعوت معانی تکافؤ است. تکافؤ به نظر قدامه قرار گرفتن دو معنی متضاد است در بیتی یا مصرعی. تکافؤ ممکن است از جهت تضاد باشد و ممکن است از جهت ایجاب و سلب و این درست همان چیزی است که ابن معتر آن را «مطابقه» خوانده است با این تفاوت که در مطابقه یا طباق متضادات متوالی در مقابل هم قرار می گیرند در صورتی که در تکافؤ چنانکه از کتاب نقد الشعر برمی آید فقط دو کلمه متضاد در برابر هم قرار دارند^{۳۰}. التفات آخرین بحثی است که در نعت معنی مطرح می شود. این نوع بنا به تعریف قدامه آن است که شاعر پس از بیان يك معنی از آن روی گرداند و در آن شك کند و آن را انکار نماید سپس به معنی اول باز گردد و آن را تأکید کند و یا ظن و گمانی را که حاصل کرده بود بر طرف سازد^{۳۱}. این تعریف که آن را می توان

۲۷- البديع ابن معتر ۵۹، طبع کرات چکوفسکی، لندن، ۱۹۳۵.

۲۸- البلاغة، تطور و تاریخ، دکتور شوقی صیف، ۸۸.

۲۹- البلاغة، تطور و تاریخ، ۸۸.

۳۰- البديع ابن معتر، ۳۶ مقایسه شود با نقد الشعر، ۷۸.

۳۱- نقد الشعر، ۸۱.

با صنعت رجوع یکی دانست فقط بایک قسمت از آنچه ابن معتر گفته است تا حدی شباهت دارد^{۳۲}.

بعد از آن که بحث درباره عناصر چهارگانه مفرد تمام می شود به بحث در باب عناصر چهارگانه مرکب می پردازد. ابتدا ائتلاف میان لفظ و معنی را مطرح می کند. به عقیده وی از این ائتلاف شکلهایی به وجود می آید که عبارتند از: مساوات، اشاره، ارداف، تمثیل، مطابق و مجانس. مساواة عبارت است از مساوی بودن لفظ و معنی که نه زیادتى بر لفظ باشد و نه نقصانی در معنی^{۳۳} و اشاره آن است که لفظ کم باشد اما مشتمل باشد بر معانی زیاد به ایما و اشاره. در ارداف شاعر برای بیان معنی و مفهومی از لفظ یا الفاظی که مستقیماً دلالت بر آن مفهوم دارد استفاده نمی کند بلکه آن مفاهیم را به الفاظی بیان می کند که دلالت دارد بر آن معنی که در ردیف آن است و یا تابع آن. و تمثیل را عبارت از آن می داند که شاعر اشاره کند به معنایی با کلامی که دلالت کند بر معنی دیگر^{۳۴}. این نوع را ابن معتر به تبعیت از جاحظ «التعریض والکنایه» خوانده است و ابو هلال عسکری «المماثلة»^{۳۵} و آن در واقع شامل استعاره تمثیلیه است و بعضی صورتها از کنایه. و المطابق در نظر قدامه عبارت است از اشتراك در لفظ واحد که در واقع همان تجنیس است و المجانس در واقع مجانستِ الفاظ

۳۲- ركة: البديع ابن معتر، ۵۸.

۳۳- نقد الشعر، ۸۴.

۳۴- نقد الشعر، ۹۰.

۳۵- الصناعتين ابو هلال عسکری ۳۵۳، تحقیق علی محمد البجاوی و محمد ابو الفضل

ابراهیم، الطبعة الاولى، قاهره ۱۳۷۱ ۱۳۷۱ هـ = ۱۹۵۲ م.

از جهت اشتقاق حاصل می‌شود که در واقع تجنیس اشتقاق است^{۳۶}. سپس ائتلاف لفظ و وزن و بعد ائتلاف معنی با قافیه را مطرح می‌کند و در آخر ائتلاف قافیه با آنچه دلالت دارد بر سایر بیت و در قسم اخیر از توشیح و ایفال سخن می‌گوید. توشیح در نظر قدامه همان چیزی است که ابن معتر «رد اعجاز الکلام علی ماتقدمها» خوانده است^{۳۷} و ایفال آن است که شاعر معنایی را بطور کامل و تمام بیاورد و چون به قافیه رسد لفظی آرد که معنی بدان مؤکدتر و تمام‌تر گردد یعنی قافیه مؤکد معنی مصراع اول و نیز مصراع دوم باشد^{۳۸}.

فصل سوم کتاب نقد الشعر در باب عیوب است: عیوب چهارگانه مفرد و مرکب. از عیوب چهارگانه مفرد ابتدا عیوب لفظ را مطرح می‌کند. و لفظی را که مطابق کاربرد زبان نباشد و یا ندره استعمال شده باشد آن را لفظ وحشی می‌خواند^{۳۹} و از عیوب لفظ معاطله را نام می‌برد. پس از آن عیوب وزن را بیان می‌کند و خروج از عروض را یکی از عیوب می‌داند و تخلیع را که عبارت است از استعمال وزن زشت و ناهموار پیش می‌کشد و می‌گوید معنی خوب و لفظ خوب باید در وزن خوب و مطبوع بکار رود و در غیر این صورت لطف و زیبایی لفظ و معنی هردو از میان می‌رود^{۴۰}. و به دنبال عیوب وزن، عیوب قافیه را مطرح می‌کند و از اقواء و ایطاء و سناد سخن به میان می‌آورد^{۴۱}.

۳۶- نقد الشعر، ۹۲. ۳۷- البدیع ابن معتر، ۴۷. ۳۸- نقد الشعر، ۹۶.

۳۹- نقد الشعر، ۹۷.

۴۰- نقد الشعر، ۱۰۱ - ۱۰۲.

۴۱- نقد الشعر، ۱۰۶ - ۱۰۷.

۴۲- نقد الشعر، ۱۰۹ - ۱۱۰.

سپس به ذکر عیوبِ معنی می‌پردازد. این قسمت از بحث‌های طولانی و بسیار مفید کتاب است. در این قسمت است که قدامه مانند یک دانشمندِ اروپایی مطالب را پیش می‌کشد و سوالاتی مطرح می‌کند که غالباً جالب توجه و درخورِ امعان نظر است و در این بخش نشان می‌دهد که چگونه یک شاعر غیر موفق به ساختن صنایع مثلاً مقابله می‌پردازد و امثالی ارائه می‌دهد که چگونه شاعر در بیت مورد نظر نتوانسته است صنایعی مانند تکافو یا التفات یا مقابله را بخوبی بکار ببرد.

در این بخش از مدح، هجاء، و مرثی و تشبیه و وصف بحث می‌کند و عیوبی را که در آنها ممکن است راه پیدا کند توضیح می‌دهد و مجدداً در مدح لزوم ذکر فضائل چهارگانه را تأیید و تأکید می‌کند و بیان مطالبی جز آنها را در مدح غلط و عیب می‌شمارد و سپس از عیوب معانی فساد مقابلات و تفسیر و امثال آن را ذکر می‌کند و به بحث دربارهٔ بعضی اصطلاحات می‌پردازد. از جمله اصطلاح «استحاله و تناقض» را مطرح می‌کند و آن را از عیوب معانی می‌شمارد در اینجا وجود تقابل را از چهار جهت بررسی می‌کند یکی از طریق مضاف مانند مولی و بنده یا پدر و فرزند که در واقع با آن که دو چیز یا دو شخص هستند به عقیدهٔ او بهم اضافه می‌شوند و واحدی را تشکیل می‌دهند یا از طریق تضاد مانند «شریر و خیر» و «حار و بارد» یا «سفید و سیاه» و یا از طریق عدم و قنیه مانند بینا و نابینا و یا از راه نفی و اثبات مانند زید «جالس» و زید «لیس بجالس». و می‌گوید چنانچه این مقابلات جمع شوند از عیوب فاحش است و از معنای شعری خارج می‌شود. احتمال دارد قدامه در بحث «الإستحالة والتناقض» در باب تناقضات از فن خطابه و در باب استحاله از فن شعر ارسطو برخوردار بوده باشد^{۴۲}.

۴۲- البلاغة، تطور و تاریخ، دکتور شوقی ضیف، ۹۲.

پس از بیان عیوب مفرد می‌پردازد به عیوب مرکبه در این قسمت از عیوب ائتلاف لفظ و معنی و لفظ و وزن سخن می‌گوید. در این قسمت اخیر است که از حشو گفتگو می‌کند و آن را عبارت می‌داند از لفظی که نیازی به وجود آن نباشد و نفعی از آن بر نیاید و آن را چهار نوع می‌داند تثایم، تذنیب، تفسیر و تفصیل. تثایم آن است که برای تأمین عروض حرفی از کلمه‌ای بیندازند مانند آن که بجای بنی اسرائیل بگویند بنی اسرال^{۴۳} و تذنیب عکس آن است یعنی حرفی به کلمه‌ای برای جبران عروض اضافه کنند مانند مالیک بجای ملک. تفسیر آن که صورت اسم را بازمی‌جبران عروض عوض کنند مثلاً بجای سلیمان بگویند سلایم و تفصیل چنان است که کلام را مقدم و مؤخر کنند تا عروض آن درست در آید. بهر حال این همه عیب است و باید از آوردن آنها در کلام پرهیز کرد^{۴۴}. آخرین بحثهایی که در این کتاب درمی‌گیرد یکی عیوب ائتلاف معنی و وزن است و دیگری عیوب ائتلاف معنی و قافیه و بدین طریق کتاب نقد الشعر به پایان می‌رسد.

کتاب نقد الشعر در تعدادی از کتب بلاغت که بعدها به وجود آمده تأثیر گذاشته است. این تأثیر البته تنها منحصر به اخذ بعضی امثله شعری نیست بلکه در مصطلحات و تعریفات نیز هست. عمده‌ترین کتابهایی که تحت تأثیر نقد الشعر قدامه قرار گرفته‌اند به ترتیب عبارتند از: الموشح فی ما أخذ العلماء علی الشعراء، تألیف ابو عبدالله محمد بن عمران بن موسی المرزبانی. این کتاب در واقع مجموعه‌ای است از نقد در باب سهویات شاعران از نخستین قرنهای اسلامی تا دوران نویسنده. مرزبانی در کتاب خود مطالب

۴۳- نقد الشعر، ۱۳۶ - ۱۳۷.

۴۴- نقد الشعر، ۱۳۸ - ۱۳۹.

و شواهدی از ابن معنز و ابن طباطبا و قدامة بن جعفر نقل می‌کند وی قسمت زیادی از فصل سوم و امثالی چند از فصل اول و دوم نقد الشعر را می‌آورد و بعضی نظریات انتقادی قدامه را مورد توجه قرار می‌دهد.

کتاب الموازنه بین ابی تمام و البحتری نوشته ابوالقاسم الحسن بن بشر آمدی از آثاری است که تا حدودی تحت تأثیر نقد الشعر قدامه قرار گرفته و از آن برخورداریهایی داشته است. صاحب الموازنه در فصاهایی که مربوط به تجنیس و استعاره است شواهدی از کتاب نقد الشعر نقل می‌کند. در این کتاب، سه‌جا از تجنیس سخن رفته است در قسمت اول مثالهایی می‌آورد که هر چند غالب آنها از کتاب البدیع ابن معنز نقل شده است اما دوتا از این شواهد در کتاب نقد الشعر وجود دارد^{۴۵} در قسمت دوم چیزی از شواهد در کتاب البدیع نیست و بی‌تردید غالب آنها را از کتاب نقد الشعر گرفته است^{۴۶} در قسمت سوم آمدی سه شاهد نقل می‌کند که دوتا از آنها در کتاب نقد الشعر است و شومی هم در کتاب نقد الشعر آمده است و هم در کتاب البدیع ابن معنز^{۴۷}.

کتاب الصناعتین ابوهلال عسکری و العمده ابن رشیق نیز از آثاری است که تا حدی تحت تأثیر نقد الشعر قدامه قرار داشته‌اند. ابوهلال یکجا در فصل «فی المطابقه» ضمن تعریف آن می‌گوید قدامة بن جعفر کاتب،

۴۵- برای اطلاع بیشتر در این باب رجوع کنید به مقدمه نقد الشعر تحت عنوان:

The influence of the Naqdal - Ši'r on later works on literary theory. p. 44 - 60

۴۶- الموازنه، ۱۱۴ - ۱۱۵.

۴۷- الموازنه، ۱۱۷.

مطابقه را عبارت می‌داند از ایراد دو لفظ که در بناء و صیغه متشابه باشند و در معنی مختلف و شعری را نیز از قول او نقل می‌کند^{۴۸}. در باب تجنیس نیز شواهد و امثالی ذکر می‌کند که هشت تا از آن شواهد هم در کتاب البدیع ابن معنز وجود دارد و هم در نقد الشعر قدامه بن جعفر^{۴۹}. در جای دیگر آنچه ابو هلال تحت عنوان «التعطف» معرفی کرده است با آنچه قدامه «المطابق» گفته مشابه است و حتی از شواهدی که در این باب آورده در کتاب نقد الشعر آمده است^{۵۰}.

در هر حال در چند جا از کتاب الصناعین نام قدامه بن جعفر آمده است و این همه تأثیر قدامه را در کتاب ابو هلال نشان می‌دهد^{۵۱}. در فصل تجنیس از کتاب العمده دو شاهد نقل شده است که در کتابهای البدیع ابن معنز و نقد الشعر قدامه در هر دو آمده است. مثال اول بدون تردید از کتاب نقد الشعر اخذ شده است زیرا ابن رشیق پس از نقل آن مثال می‌گوید: این نوع در نزد قدامه بهترین نوع تجنیس است^{۵۲} در جای دیگر درباره تجنیس مثالی می‌آورد سپس می‌گوید این نوع را قدامه طباق خوانده است اما دیگران با وی در این نام گذاری موافق نیستند^{۵۳} در کتاب العمده

۴۸- الصناعین، ۳۰۷ مقایسه شود با نقد الشعر، ۹۳.

۴۹- رك: مقدمة نقد الشعر، ۵۰.

۵۰- رك: الصناعین، ۴۲۰؛ نقد الشعر ۹۳.

۵۱- رك: الصناعین صفحات ۱۶۳، ۲۶۴، ۳۰۷، ۳۴۷.

۵۲- رك: العمده، ابن رشیق ج ۱/۲۲۴ الطبعة الثانية، تحقیق محمد محیی‌الدین عبدالحمید

۱۳۷۴ هـ (۱۹۵۵ م.)

۵۳- العمده ج ۱/۳۲۲.

خاصه مجلد دوم موارد فراوانی هست که نشان می‌دهد ابن رشيق کتاب نقد الشعر را در نظر داشته و از آن برخوردار بوده است. در باب المطابقه اصطلاح تکافؤ را از قول قدامه نقل می‌کند و به رد آن می‌پردازد^{۵۴} و در باب ترصيع تعريف وی را ذکر می‌کند^{۵۵} در باب تسهيم می‌گوید که قدامه آن را توشیح خوانده است^{۵۶} و در ابواب دیگر مانند التفات، تتميم، غلو و خاصه^{۵۷} مدیح و نسيب نظریات قدامه را نقل می‌کند و این همه نشان می‌دهد که نقد الشعر قدامه سخت مورد توجه ابن رشيق بوده است^{۵۷} در هر حال تا ظهور عبدالقاهر جرجانی تمام کسانی که در باب بلاغت و نقد ادب عربی کتاب نوشته‌اند تا حدی تحت تأثیر کتاب نقد الشعر قدامه بن جعفر بوده و از آن برخورداري‌هایی داشته‌اند. البته نشان دادن دقیق این تأثیرات خود بحثی جداگانه است و مفصل و در حوصله این مقال نمی‌گنجد.

در کتب مهم بلاغی فارسی مانند ترجمان البلاغه رادویانی و میراث خوار آن حدائق السحر رشیدالدین وطواط البته نفوذ تحقیقات قدامه کمتر به چشم می‌خورد. احتمال زیاد می‌رود که مأخذ اصلی رادویانی یعنی محاسن الكلام مرغینانی تحت تأثیر البدیع ابن معتز و کتب مشابه آن بوده باشد زیرا چند جا نام ابن معتز یا پسر معتز را آورده است اما حتی يك جا نام قدامه یا کتاب نقد الشعر نیامده است بنابراین بی‌یقین نمی‌توان گفت که صاحب ترجمان البلاغه نقد الشعر را دیده باشد. با این همه رد پای آن هر چند بسیار کم رنگ و

۵۴- العمده ج ۲/ ۵۰.

۵۵- العمده ج ۲/ ۲۶.

۵۶- العمده ج ۲/ ۳۱.

۵۷- ركن: العمده جلد دوم صفحات ۵۱، ۵۴، ۶۱، ۱۱۷، ۱۲۱، ۱۲۲.

سطحی در این کتاب دیده می‌شود مثلاً یکجا وقتی در باب اغراق سخن می‌گوید کذب را در شعر می‌ستاید و عبارتی را نقل می‌کند که نزدیک است به آنچه قدامه در این باب گفته است. صاحب ترجمان البلاغه در باب اغراق می‌گوید «... و چنین گفته‌اند: الشعر اکذبه اعذبه کی شعر آنچ بدروغ تر با فروغ تر»^{۵۸} که البته یادآور عبارت معروف قدامه است در این باره با اندکی تفاوت. یعنی عبارت احسن الشعر اکذبه.

در جای دیگر اصطلاح مجانس را بجای تجنیس اشتقاق بکار می‌برد و می‌گوید «اما دبیران و عامه اهل فضل این عمل را مجانس دارند»^{۵۹} و این مجانس در معنی اصطلاحی خود کاملاً مطابق است با آنچه قدامه زیر عنوان المجانس در نقد الشعر آورده است.^{۶۰} با این وصف بهیچ وجه نمی‌توان تأثیر مستقیم نقد الشعر قدامه را در این کتاب نشان داد زیرا کتاب ترجمان البلاغه در طرح کلی هیچ‌گروه‌ای از کتاب نقد الشعر در خود نگرفته است.

در کتاب المعجم فی معاییر اشعار العجم هم هیچ‌جا نامی از قدامه بن جعفر نیامده است اما بعضی اصطلاحات مانند ایقال، ارداف و تکمیل یادآور کتاب نقد الشعر است. و بعضی دیگر مانند توسیم، تسهیم، واستطراد یادآور کتابهایی است که به نقد الشعر توجه داشته‌اند مانند الصناعتین ابو هلال عسکری و خاصة العمده ابن رشیق، هیچ‌یک از این اصطلاحات البته در کتب فارسی نیامده است و این امر خود تأثیر مستقیم یا غیر مستقیم نقد الشعر را در این کتاب نشان می‌دهد. گذشته از این اصطلاحات نفوذ

۵۸- ترجمان البلاغه محمد بن عمر الرادویانی ۶۲، باهتمام و تصحیح احمد آتش، استانبول

۱۹۴۹م

۵۹- ترجمان البلاغه، ۵۹.

۶۰- نقد الشعر، ۹۲، ۹۳.

نقد الشعر را در نظریات انتقادی شمس قیس می‌شود دید. مثلاً در باب اغراق وقتی درباره مدح سخن می‌گوید گفتارش یادآور قدامه است در این باره وی مانند قدامه فضائل نفسانی مردان را شایسته مدح می‌داند و می‌گوید: بدانك خلال و خصالی که مردم را بدان بستایند بسیارست و حصر اسباب آن متعذر الا آنک عمده مدایح حقیقی در مدح مردان، صفتی تراند بود که بفضایل نفسانی باز گردد چون عقل و علم و جود و حلم و رای و شجاعت و عدل و عفت...»^{۶۱} این سخن البته یادآور کلام قدامه است در باب فضائل چهارگانه ممدوح و تقسیمات مختلف آن.

گذشته از آنچه مذکور افتاد رد پای نقد الشعر را می‌توان در کتب دیگر فارسی جست‌و‌گریخته پیدا کرد. از جمله در کتاب قابوس‌نامه در باب آیین و رسم شاعری درباره مدح، سخنانی آمده است که یادآور تحقیقات قدامه بن جعفر است در این باب. صاحب قابوس‌نامه ضمن بحثی مفید در باب شعر می‌نویسد: سزای هر کس بشناس و مدح چون گویی قدر ممدوح بدان و کسی را که هرگز کار در بر میان نه بسته باشید مگوی که تو بشمشیر شیر افگنی. و در جای دیگر می‌گوید: اندر شعر دروغ از حد مبر، هر چند دروغ در شعر هنراست^{۶۲} که در واقع یادآور نظر قدامه است در باب اغراق. صاحب چهارمقاله نیز در باب دبیری از قدامه بن جعفر یاد می‌کند و مطالعه کتاب او را برای دبیر و شاعر لازم و ضروری می‌داند.^{۶۳}

۶۱- المعجم فی معاییر اشعار العجم . شمس‌الدین محمد بن قیس الرازی ۳۵۸ - ۳۵۹ .

تصحیح مدرس رضوی، چاپ دانشگاه تهران .

۶۲- قابوس‌نامه، عنصر المعالی کیکاوس بن اسکندر بن قابوس بن وشمگیر بن زیار ۱۹۰-۱۹۱

به‌اهتمام و تصحیح دکتر فلامحسین یوسفی، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران ۱۳۴۵ .

۶۳- چهارمقاله عروضی سمرقندی ۲۲، دکتر محمد معین چاپ سوم با تعلیقات .